تعلیقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، ۱۱ باب از کتاب الحجّه

ترجمه از انگلیسی: مینا اسکویی*

چکیده: حضرت آیت‌الله شیخ محمّدرضا جعفری نجفی ترجمه‌ای دقیق و استوار از اصول کافی به زبان انگلیسی به سامان آورده که چندین جزء از آن به چاپ رسیده است. ایشان، علاوه بر ترجمهٔ متن، تعلیقاتی بر آن نگاشته‌اند که به دلیل گستردگی حوزه‌های مختلف موضوعی، مورد توجّه دانشوران بوده و هست. در این گفتار، تعلیقات نگارنده بر یازده باب نخستین کتاب الحجّه، به فارسی برگردانده شده است.

کلید واژه‌ها: اصول کافی، ترجمهٔ انگلیسی / اصول کافی، تعلیقات / امامت، تعلیقات کافی / جعفری نجفی، محمّدرضا.

اشاره

در سفینهٔ شمارهٔ ۱۹، مختصری از شرح حال نگارندهٔ بزرگوار ارائه و نکاتی در مورد این ترجمه و ویژگیهای آن بیان شد. در این گفتار، ترجمهٔ تعلیقات معظمّله بر یازده باب از کتاب الحجّه، عرضه می‌شود. آنچه در پی می‌آید، ترجمهٔ فارسی تعلیقاتی است که علّامه جعفری بر ترجمهٔ انگلیسی اصول کافی نوشته است.

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

* ص ۱۸۶ ـ باب ما عند الأئمّة من سلاح رسول‌الله، ح ۱، ذیل «عند عبدالله‌بن الحسن»:

این فرد «عبدالله بن الحسن‌بن الحسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب (۱۴۵/۷۶۲ـ۷۰/۶۹۰) است که تلاش کرد تا پسرش محمّدبن عبدالله ـ که المهدی و ذوالنفس الزکیّه نامیده می‌شود ـ به خلافت برگزیده شود. در نتیجه، محمّد در عصر عبّاسیان، شورش کرد وکشته شد. جزئیّات تمام حوادث این ماجرا در پاورقی حدیث شمارهٔ ۹۳۵ خواهد آمد.

* ص ۱۸۷ ـ همان حدیث، ذیل «کمثل التابوت في بني‌اسرائیل»:

«و پیامبرشان به آنها گفت: «نشانهٔ فرمانروایی او این است که تابوت (Tabut) به سوی شما خواهد آمد که در آن سکینه‌ای است از جانب خداوندتان و باقی‌مانده‌ای (یادگاری) از آنچه از آل موسی و هارون به جا مانده است؛ و تابوت را فرشتگان حمل می‌کنند. مطمئناً در آن نشانه‌ای است برای شما، اگر شما از ایمان‌آورندگان باشید.» (بقره (۲) / ۲۴۸) این حدیث اشاره دارد به اهمّیّت همسانِ زره پیامبر در میان امامان با تابوتی که به وسیلهٔ فرشتگان در میان قوم بنی‌اسرائیل آورده شد.

* ص ۱۸۸ ـ همان باب، ح ۲، ذیل «ما هذا الذي کان»:

در زمان ظهور حضرت مهدی ـ که خدا در ظهورشان تعجیل بفرماید ـ مردم شگفت‌زده خواهند شد؛ زیرا آنها تصوّر نمی‌کردند که شرایط، شرایط ظهور باشد و او بیاید. امّا همان‌طور که حدیث ۲۱ توضیح می‌دهد، خداوند آگاهی و هوشیاری آنها را تا آنجا افزایش می‌دهد که آنها به درجه‌ای برسند که آنچه را در حال اتّفاق افتادن است، درک کنند.

* ص ۱۹۵ ـ همان باب، ح ۱۰، ذیل «جعلني ذلك الحمار»:

این حدیث توسّط برادران سنّی‌مان در شکل‌های متفاوت، گاهی کوتاه‌تر و گاهی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

بلندتر، به ما رسیده است. ازجمله، حافظ ابونُعَیم اصفهانی در دلائل‌النبوّه، جلد ۲، ص ۳۳۱ و حافظ ابن‌عساکر و از طریق او، حافظ سیوطی در الخصائص الکبری. (جلد ۲، ص ۶۴) شیخ صدوق آن را با سلسلهٔ روایات و متون مشابه ردکرده است. (بحار، ج ۱۷، ص ۴۰۴) این نسخه بود که کلینی آن راکوتاه و در اینجا بدون ذکر سلسلهٔ راویان، نقل کرده است. تعدادی از عالمان حدیث از برادران سنّی‌مان، گفته‌اند که این حدیث نادرست است و هدف از نقل آن تنها بدنام‌کردن اسلام و به مضحکه کشیدن آن بوده است. در تفسیر کافی، مرآت العقول (ج ۳، ص ۵۲) به اشارهٔ زیر برمی‌خوریم که این کار، کار زندیقان بوده است؛ زیرا قالب و شیوه و نقل حدیث به شکل مضحکه است. مع‌هذا، برخی عالمان سنّی گفته‌اند که فقط سلسلهٔ نقل حدیث غیرقابل اعتماد و غیرمعتبر است و نه خود متن حدیث. (ابن‌حبّان، المجروحون، ج ۲، ص ۳۰۸ـ۳۰۹؛ ابن‌جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۲۹۳ـ۲۹۴؛ همچنین بنگرید: اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۲۷۶؛ تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۳۲۶؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴؛ لسان‌المیزان، ج ۵، ص ۳۷۶ـ۳۷۷؛ أسد الغابة، ج ۶، ص ۳۰۴؛ الاصابة، ج ۷، ص ۳۸۹؛ شرح المواهب، ج ۵، ص ۱۴۷ـ۱۴۸؛ ابن‌کثیر، التاریخ، ج ۶، ص ۱۰).

با وجود این، تردیدی نیست که پیامبر در واقع، یک قاطر به بنام «عُفیر» یا «یعفور» داشته‌اند.

* ص ۱۹۸ ـ باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعه ومصحف فاطمة علیها السلام، ذیل عنوان باب:

ضروری است که توجّه خواننده را به نکاتی چند در رابطه با این فصل، جلب کنم:

الف) از این احادیث آشکار است که «جفر» یک ظرف است که متشکّل از چیزی است که فی نفسه ارزشی ندارد. ارزش دو جفر در اینجا یاد شده است؛ همان‌گونه که هر ظرفی مظروف خود را در خود جای می‌دهد. به علاوه، هیچ چیزی در بیرون یا

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

درون آنها نوشته نشده است و مع هذا، برگه‌هایی که دارای نوشته بوده یا متعلّق به کتابی بود، در یکی از ظروف گنجانیده شده بوده است. احادیث کافی تنها احادیثی نیستند که از جفر و جامعه سخن رانده است. در واقع، اینها چیزی نیستند غیر از بخش کوچکی از تعداد بسیار چنین احادیثی که در جاهای دیگر جمع‌آوری شده است. (نک: بصائر الدرجات، ص ۱۴۲ـ۱۶۱؛ البحار، ج ۲۶، ص ۱۸ـ۴۶) آنچه در ادامه آمده نمونه‌ای از این احادیث است. امام صادق علیه‌السلام در ردّ آنهاکه مدّعی وجود نوشته در هر دو جفر هستند، فرموده‌اند: «به خدا سوگند، آن‌گونه که آنها می‌گویند نیست که دو جفر با نوشته‌ای بر آنها وجود داشته باشد. نه! به خدا سوگند، آنها دو پوست هستند با موهایی که هنوز بر آنهاست؛کاملاً پیچیده شده و در یکی از آنهاکتابهاست و در دیگری زرهٔ پیامبر. (بصائر الدرجات، ص ۱۵۱؛ بحار، ج ۲۶، ص ۳۸)

اگر درکلام امام به این جمله برمی‌خوریم که: *«من در جفر نگاه کردم و یافتم...»*، بنابراین آشکار می‌شود که این بدان معنا نیست که او نگاه به چیزی کرد که در جفر نوشته شده بود؛ بلکه به چیزی که در ظرف نگه داشته می‌شده است، نگاه کرده‌اند. همچنین آشکار می‌شود که جامعه، مجموعه‌ای است از نوشته‌های املاء شده توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که علی علیه‌السلام نوشته و شامل دستورهای الاهی (حلال و حرام) بوده و شامل آنچه درگذشته یا آینده رخ داده یا رخ می‌دهد، نبوده است.

علاوه بر آن، مصحف حضرت زهرا علیهاالسلام، همان‌گونه که در احادیث آمده، شامل مجموعه‌ای از حوادث و رخدادهاست که فرشتگان به ایشان گفته‌اند و حضرت علی علیه‌السلام نوشته‌اند. از میان گفته‌های خاصّ در این احادیث، نه کلامی از قرآن در آن هست و نه اضافه بر قرآن و نه برگرفته از آن؛ در واقع، پیداست که قطعاً رابطه‌ای با قرآن ندارد. نام مصحف از جهت معنی لغوی به آن داده شده است؛ یعنی «یک دست نوشتهٔ مرتبط به دو تخته.»

ب) از متون این احادیث برمی‌آید که دو جفر، اموال خاصّ امامان بوده‌اند و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

کسی غیر از ایشان نه اجازهٔ استفاده از آنها را داشته و نه حتّی مشاهدهٔ آنچه در آنها بوده است. اگر امامان به دیگران اجازه می‌دادند که از محتویات ظروف آگاه شوند، تنها به صورت غیرمستقیم این کار را می‌کردند؛ مثلاً به وسیلهٔ بلندخوانی از روی آن کتب.

شاید سؤال شود که دلیل و کاربرد نگهداری این متون برای امامان چه بوده است؟ پاسخ این سؤال طولانی است. به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که شرایط و ویژگیهای عصر آنان برای افشا کردن همهٔ آنچه در آنها نوشته شده بود، مناسب نبوده است. بنابراین، امامان بخشهایی از آن نوشته‌ها در آن زمان به کار می‌آمده، بیان کرده‌اند. در پاورقی فصل ۳۵، برخی از دلایل پنهانیِ مصحف حضرت علی‌علیه‌السلام یافت می‌شود و دلایل مشابه با آن نیز در اینجا قابل بیان است.

ج) ما به شرح این حقیقت که «صحبت و هم‌کلامی با فرشتگان هیچ ارتباط خاصی با پیامبری یا رسول بودن ندارد» در پاورقی فصل ۳ پرداختیم و مباحث بیشتر در این مورد، در آینده، در موضوع غیبت، خواهد آمد.

د) ضروری است که در اینجا به این نکته بپردازیم که در میان برادران اهل سنّت ما بدفهمیهایی در مورد معنای جفر و جامعه وجود دارد که منجر به سوء تفاهمهایی در مورد اینکه آنها چه بوده‌اند، شده است. بنابراین، در اینجا، ما باید چند نکته را در باب این موضوع، روشن کنیم.

۱. عبدالرحمن‌بن احمد، قاضی عضدالدین ایجی شافعی (۷۵۶/۱۳۰۸ـ۷۰۸/۱۳۰۸) و علی‌بن محمّدبن علی الحسینی، الشریف الجرجانی حنفی (۸۱۶/۱۴۱۳ـ۷۴۰/۱۳۴۰) ـ که از جمله برجسته‌ترین علمای کلام (الهیّات) بودند ـ نظر خود را در مورد جفر و جامعه، این گونه بیان کرده‌اند: اوّلی در کتاب المواقف، یادآور شده که جفر و جامعه، دو منبع دانش بوده‌اند؛ و بعداً در توضیح آن گفته است: «جفر و جامعه دو کتاب هستند که به علی‌علیه‌السلام تعلق داشتند و شامل

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

علم حروف بوده است.» (شرح المواقف، چاپ استانبول، جلد ۲، ص ۱۹۰؛ درکشف الظنون، جلد ۱، ص ۵۹۱ به این منبع اشاره شده است.) از آنجاکه معنای دقیق علم الحروف در اینجا آشکار نیست، ما به معنای تحت اللفظی آن اشاره می‌کنیم؛ تنها توصیفی که می‌توان در اینجا درج کرد برگرفته از التهانوی است که می‌گوید: جفر «علمی است که در آن به بحث در مورد حروف الفبا پرداخته می‌شود، که در این علم، آنها به خودی خود معنای مستقلی دارند و شاهد خاصی بر این مطلب‌اند. از این (علم) حوادث جهان تا آخر زمان را می‌توان دریافت.» (کشاف اصطلاحات الفنون، جلد ۱، ص ۲۸۸ـ۲۸۷)

۲. مصطفی حاجی خلیفه (۱۰۶۷/۱۶۵۷ـ۱۰۱۷/۱۶۰۹) می‌گوید: «با علم جفر و جامعه، یعنی علم خلاصه‌ای از قوانین الواح الاهی که شامل رویدادهای آینده بطورخاص و یا عام، میشود. الجفر، لوحِ قانون و حکم الاهی است (لوح القضا) که منطق جهان شمول است؛ و الجامعه لوح قدر الاهی است (لوح القدر) که روح جهانی است. عده‌ای معتقدند که امام علی‌بن ابی‌طالب که خدا از وی راضی باد، ۲۸ حرف (الفبای عربی) را به گونهٔ البسط الاعظم (؟) که بر روی پوست یک جفر (یک بره یا بچهٔ آن) چید و نظم بخشید.

لغات خاص را بوسیلهٔ راههای خاصی تحت شرایط و موقعیت‌های خاص می‌توان از آن بیرون کشید، که از روی آنها نیز می‌توان به آنچه که در الواح قضا و قدر نوشته شده دست یافت. این علم از طریق اهل بیت و افراد منتخب و مرتبط با شیوخ کامل (طرق صوفی) دست به دست شده است و از آنها به دست آمده و آنها نیز به هر وسیله‌ای به پنهان کردن آن علم پرداخته‌اند.

گفته‌اندکه حقیقت آن نوشته‌ها، فهمیده نخواهد شد مگر بوسیله حضرت مهدی که انتظار ظهورش را در آخر زمان می‌برند.» (کشف الظنون، جلد ۱، ص ۵۹۱) این توصیف را طاشکبری‌زاده (۹۶۸/۱۵۵۱ـ ۹۰۱/۱۴۹۵) در مفتاح السعادة (جلد ۲، ص ۵۹۴) بیان داشته و شیخ عبدالنبی هندی در جامع العلوم (دستور العلما)، جلد ۱، ص

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

۳۸۲ نقل کرده و پذیرفته است.

۳. عبدالله بن مسلم، ابن‌قتیبه دینوری (۲۷۶/۸۸۹ـ۲۱۲/۸۲۸) می‌گوید: «عجیب آنکه هر تفسیری (از قرآن)، تفسیر رافضه (شیعه امامی) است و اینکه آنها مدعی‌اند در مورد معنای باطنی آن که جفری است که آنها دریافت کرده‌اند. این مطلب به پوست جفر (بره یا کوچک‌تر از آن) برمی‌گردد که آنها می‌گویند جعفر صادق بر روی آن برای آنها در مورد آنچه که برای ایشان دانستنش ضروری است نوشته و در مورد هر آنچه که تا روز قیامت رخ خواهد داد.» (تأویل مختلف الاحادیث، ص ۷۱ـ۷۰) این توضیح را ابن‌خلدون در «مقدمه‌ای بر تاریخ» مشهور به المقدمه، ص ۲۷۹ نقل کرده و پذیرفته است. (رجوع به ترجمه خلاصه شدهٔ انگلیسی، ص ۲۶۰؛ ابن‌خلکان، وفیات الاعیان، جلد ۳، ص ۲۴۰؛ الیافعی، مرآت الجنان، جلد ۳، ص ۳۱۷ و دمیری، حیاة الحیوان، جلد ۱، ص ۱۹۷)

روشن است که تمام آنچه پیشتر ذکر شد، ربطی به جفر و جامعهٔ امامان ندارد. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که این موضوع اصلاً و ابداً ربطی به عقاید شیعه ندارد (با در نظرگرفتن امامان ایشان و شخصیت آنها، صرفنظر از اینکه آیا در حقیقت چنین علمی وجود دارد یا خیر) آنچنان که تعدادی از شیعیان مدعی آنند و در مورد آن کتابهایی را نگاشته‌اند (رجوع به الذریعة، جلد ۵، ص ۱۲۲ـ۱۱۸ و جلد ۲۱، ص ۳۲۳) و در مورد آنچه که سنیان نوشته‌اند (رجوع به کشف الظنون، جلد ۱، ص ۵۹۱) و اینکه آیا اصلاً چنین علمی دارای ارزش حقیقی می‌باشد؟ تمام چنین مرجع‌هایی، چنانچه دیدیم، برگرفته از منابع سنی هستند، و اگر چنین مطالبی نیز اکنون در کتب شیعی یافت می‌شود، برآمده از منابع سنی است.

۴. با در نظرگرفتن مقاله «جفر» در ویرایش اوّل دایرة المعارف اسلام (چاپ لیدن leiden) مک دونالد، نویسنده در عقاید شیعه تناقضی را تصوّر کرده است. اول، منابع سنی را، شامل آنچه که در بالا گفتیم و به عنوان مدرکی برای عقاید شیعه آوردیم ذکر می‌کند. و بعد، به درستی می‌گوید که هیچ منبعی به چنین علمی در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

کتابشناسی‌هایی مانند «الفهرست» ابن‌ندیم یافت نمی‌شود. اما باید توجه داشت که اولاً همانطورکه به آن اشاره شد، این عقیده، در نزد شیعه معتبر نمی‌باشد و ثانیاً، اگرچه در حقیقت دو ظرف بنام جفر متعلق به امامان وجود دارد، و اگرچه در یکی از آن دو کتابی بوده، اما آنها هرگز محتویات آن را به کسی نشان نداده‌اند؛ بنابراین چگونه کسی می‌توانسته از آنچه که در آن کتب آمده آگاه باشد، مگر آنچه که خود امامان گفته‌اند؟ ثالثاً، این ظروف و کتب به امام خاصی تعلق نداشته، بنابراین منطقی است که در هیچ یک از کتب کتابشناسی به عنوان منبع، نامی از آنها برده نشده باشد.

۵. امامان گاهی از آنچه که در جفر بوده جهت فهم حوادثی که در پیرامونشان رخ می‌داده بهره می‌برده‌اند. در حدیثی که قبلاً نقل شد (شماره ۶۲۱) مثالی آمده که در آن امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرمایند اعمال فرزندان امام حسن‌علیه‌السلام به نتیجه‌ای نمی‌رسد. شواهد تاریخی بر صحت این پیش‌بینی را در یک منبع مفصل‌تر خواهیم آورد. همچنین شواهد دیگری است که امامان منتظر حوادث آینده بوده‌اند، مانند پیش‌بینی امام رضاعلیه‌السلام در مورد مأمون که انتخاب امام به جانشینی‌اش به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید. این حادثه در بخشهایی ازکتبِ ذکر شده در (بخش د، بند ۱ و ۲) این تعلیقه آمده.

باید به این نکته توجه داشت که برخی از مسلمانان، مخالف سود بردن از این سوءفهم‌ها در مورد جفر نیستند. به ذکر فرقهٔ المُحَد که در شمال آفریقا و اندلس از سال ۱۲۶۹ـ۱۱۳۰ حکومت می‌کرده‌اند، بسنده کنم. محمّدبن عبدالله ابن‌تومرت المسمودی (۵۲۴/۱۱۳۰ ـ ۴۸۵/۱۰۹۲) ادّعا داشت که از نوادگان امام حسن‌علیه‌السلام است و به خود لقب مهدی داد. او مدّعی است که علم جفر نزد اوست و در آن به آینده حکومتش اشاره شده است. با توسل به این لقب «عبدالمؤمن‌بن علی الکومی» شورش کرده و حکومتی به نام الموحدون (المحاد) تشکیل داده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

(ابن‌خلکان، جلد ۳، ص ۲۳۸ و جلد ۵، ص ۵۵ـ۴۵؛ و منابع دیگر در بخش د، بند ۱ و ۲ همین نوشتار)

این ادّعا و چنین ادعاهایی در حقیقت به سوء استفاده از جفر و نام‌های مهدی و غیره پرداخته‌اند و هیچ رابطه‌ای با عقاید شیعی ندارند و آشکار است که آنها نباید به این خاطر سرزنش شوند که مربوط به کارهای دیگران است.

*** ص ۲۱۱ ـ باب فی شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها، ح ۱:**

حسن‌بن عباس‌بن حریش، ابوعلی الرضا یکی از راویانی است که به هیچ وجه قابل اعتماد نبوده‌اند. النجاشی می‌گوید: «او نقل کرده از ابوجعفر الثانی، امام جواد علیه‌السلام؛ او بسیار نیز غیرقابل اعتماد (ضغیف) است. او کتابی دارد تحت عنوان «انا انزلناه فی لیلة القدر» و احادیث این کتاب فاقد ارزش‌اند، (ردیّ، یعنی بد)، کلماتی که در آن هستند با یکدیگر تناقض دارند. «ابن‌الغضایری می‌گوید: «او غیرقابل اعتماد است.» او از ابوجعفر الثانی درکتابی روایت‌کرده با عنوان «انا انزلناه فی لیلة القدر» این کتاب، کتابی است که به بخش‌هایی تقسیم می‌شود، عباراتش نادرست است و ظاهرشان آشکار می‌کند که ساختگی‌اند. این مرد شایستهٔ توجه کردن نیست و یا اینکه حدیثش جایی نقل شود و درج شود.» به علی‌بن الحکم می‌گوید: «او غیرقابل اتکا و روایاتش غیرقابل اعتماد و غیرمعتبر است. گفته می‌شود که او حدیث را می‌ساخته است.» تمامی علمای علم حدیث، قضاوت این کارشناسان علوم زندگی راویان (رواة الحدیث) یا علم رجال را پذیرفته‌اند.

(الطوسی، الرجال،ص ۴۶۲ و ۴۰۰؛ الفهرست، ص ۹۱؛ النجاشی، الفهرست، ص ۴۸، رجوع شود به مجمع الرجال، جلد ۲، ص ۱۱۹ـ۱۱۸، ابن‌داوود، ص ۴۴۰؛ العلامه، ص ۲۱۴، نقد الرجال، ص ۹۱، جامع الرواة، جلد ۱، ص ۲۰۵؛ تنقیح المقال، جلد ۱، ص ۲۸۷ـ۲۸۶؛ معجم رجال الحدیث، جلد ۴، ص ۳۸۲ـ۳۷۹؛ توضیح الاشتباه، ص ۱۱۸، نضد الایضاح، ص ۹۱؛ لسان المیزان، جلد ۲،ص ۲۱۷ـ۲۱۶).

باید بخاطر داشت که ما نباید نتیجه‌گیری کنیم که هرچه در این احادیث آمده غلط است، تنها می‌گوییم: چنین نیست که هر آنچه آمده و تمام آنچه آمده ضرورتاً

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

صحیح باشد.

* ص ۲۲۱ ـ همان باب، ح ۲، ذیل «ابن عباس»:

عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب (۶۸/۶۸۷ـ ۳/۶۱۹ قبل از هجرت)، یکی از یاران مهم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام بوده است. در کودکی، همواره همراه پیامبر بود و روایات بسیاری را از او نقل کرده است. بعد از رحلت پیامبر، او یکی از یاران نزدیک علی علیه‌السلام بود و در سه جنگ در کنار علی علیه‌السلام جنگید. تمام مسلمانان از «عبدالله‌بن عباس» با احترام یاد می‌کنند، چه سنی و چه شیعه. علامه حلی در مورد او می‌گوید: «او مردی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دوست داشت و از او تبعیت می‌کرد و شاگرد او بود. جایگاه و شأن عظیم او و صداقتش در برابر امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای همگان بسیار آشکار است و از کسی پوشیده نیست.»

ابن‌داوود، ابن‌طاووس، شهید ثانی و پسرش، نویسندهٔ معالم، و دیگر علمای شیعه، از او حتی بیش از اینان به نیکی و احترام یاد کرده‌اند. آنها گفته‌اند اگر کسی چیزی ناپسند را به آنها نسبت دهد، آنقدر جایگاه آنان والاست که کمترین بهایی نمی‌توان به این سخن تحقیرکننده داد. (علامه، ص ۱۰۳؛ ابن‌داود، ص ۲۰۸، نقد الرجال، ص ۲۰۱، جامع الرواة، جلد ۱، ص ۳۴۷ـ۳۴۶؛ معجم رجال الحدیث، جلد ۱۰، ص ۲۵۰ـ۲۳۹؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه، ص ۱۴۱ـ۹۹)

با این وجود، همانگونه که بی‌نظمی در سلسلهٔ انتقال احادیث را در این فصل یاد کردیم، این احادیث به عنوان سند معتبر هیچ ارزشی ندارند. بنابراین، هرکه با دقت بنگرد به آنچه در این حدیث به ابن‌عباس نسبت داده شده، خواهد دید که این امر در نظر علما درست شمرده نمی‌شود. با بررسی تواریخ مربوطه، درمی‌یابیم که ابن‌عباس در ۶۸/۶۸۷ فوت کرده، در حالی که امام سجاد علیه‌السلام از ۳۸/۶۵۹ تا ۹۵/۷۱۳ زندگی می‌کرد، و اینکه امام باقر علیه‌السلام در سال ۵۷/۶۷۶ متولد شده و در ۱۱۴/۷۳۳ درگذشته است. بنابراین، نهایتاً، ابن‌عباس، امام باقر علیه‌السلام را در سالهای آخر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

زندگی‌اش، آن‌گاه‌که امام بیش از ۱۱ نداشته، ملاقات‌کرده است. بعد از واقعهٔ‌کربلا (۶۱/۶۸۰)، وقتی امام سجاد و امام باقرعلیهما‌السلام به مدینه برگشته بودند، ابن‌عباس به مکه رفت (۶۳/۶۸۲)، و عضو حرکات مقاومت (جنبش مقاومت) علیه یزید بود. از آنجا در سال (۶۵ـ۶۶/۶۸۴ـ۶۵) او بعد از قیام عبدالله‌بن زبیر (۱/۶۲۲ـ۷۳/۶۹۲) به طائف رفت و در آنجا فوت‌کرد. بنابراین، بسیار غیرمحتمل است‌که در مباحثه‌ای با امام باقرعلیه‌السلام شرکت داشته، بویژه با در نظرگرفتن این حقیقت‌که امامت امام باقرعلیه‌السلام چندین سال بعد از فوت ابن‌عباس آغاز شد.

*** ص ۲۵۰ ـ باب نادر فیه ذکر الغیب، ذیل عنوان باب:**

برای اطلاعات بیشتر در مورد بداء، به فصلی در «کتاب التوحید» (توحید الاهی) ومقدمه آن‌کتاب رجوع کنید.

*** ص ۲۵۴ ـ همان باب، ح ۲، ذیل «فقال: یا سدیر! ما اکثر هذا»:**

در بصائر الدراجات این جمله چنین آمده است: «چه اندازه است، اگر با علمی که باید درباره آن به شما آگاهی بدهم مقایسه نشود.»

*** ص ۲۵۵، همان باب:**

نکته: توضیح چند مطلب در مورد این فصل و فصول بعدی ضروری بـه نـظر می‌آید:

۱. علم الغیب یا العلم بالغیب:

الف) معنای اصلی غیب در عربی این است: «آنچه‌که پنهان شده باشد» و به این معنا نیز در قرآن ذکر شده است. (نساء (۴) / ۳۴؛ یوسف (۱۲) / ۵۲ و...) معنای آن متضاد معنای حاضر (به معنای حاضر برای حس‌ها) می‌باشد. بنابراین به رابطه‌ای‌که بـا اشیاء در جهان خارج دارد، اشاره می‌کند. (مثال، معلومات، یعنی آنچه‌که شناخته شده). این تضاد «غیب» با «حاضر» را باید با تضادّ علم و جهل مقایسه‌کردکه در آن، علم و جهل با عمل درونیِ دانستن ارتباط دارد. ممکن است این اتّفاق بیفتد کـه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

چیزی براساس زمان غایب باشد، (یعنی وقتی در زمان حاضر وجود نداشته باشد اما در آینده یا درگذشته موجود خواهد بود و یا بوده) و یا بر مبنای مکان (یعنی چیزی آنجا باشد ولی اینجا نباشد.) بنابراین، ما می‌توانیم دانش‌مان را به دو قسمت تقسیم کنیم: آنچه که برای ما حاضر است، در اینجا و در زمان حال. (العلم بالحاضر) و آنچه که ما می‌دانیم (به آن علم داریم) ولی در زمان حال و در این مکان، حاضر نیست (العلم بالغیب و یا العلم بالغایب، یعنی علمی که بر حسّ‌ها پوشیده است.) باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی بر مبنای معنای زبان شناسانهٔ کلی و اصلی این عبارتها صورت گرفته است.

«العلم بالغایب» خود به دو نوع قابل تقسیم است: اولی آن است که از طریق حس‌ها برای ما حاصل می‌شود، البته بطور غیرمستقیم، مانند علم تاریخ که یا از طریق روایت از یکی به دیگری از طریق کلام و یا نوشته به ما می‌رسد و یا از طریق آزمایش وبررسی بقایای موجود از گذشته و استقرائات حقایق حتمی تاریخی از آنها.

البته نوع دوم، از طریق حواس حاصل نمی‌شود. باید مشاهده کرد که نوع اول می‌تواند بوسیلهٔ پنج حسّ معمول و یا یک حسّ خاص که به انسان داده شده، مانند تله‌پاتی ـ البتّه اگر چنین حسّی موجود باشد ـ درک شود.

باید توجه داشت که تنها به نوع دوم، یعنی شیوه غیرحسّی، که اصطلاح «العلم بالغیب» و یا «العلم بالغایب» اطلاق می‌شود.

ب) در قرآن، به طورکاملاً خاصّ به این نکته اشاره شده که تنها خداوند است که علم غیب را (یعنی آنچه که پوشیده و پنهان است) در آسمان و زمین داراست. (بقره (۲) / ۳۳؛ هود (۱۱) / ۱۲۳؛ نحل (۱۶) / ۷۷؛ کهف (۱۸) / ۲۶؛ فاطر (۳۵) / ۳۸)

همچنین باید دقت کرد که پیامبران الاهی خدا را مخاطب قرار داده و به او می‌گویند: «این تو هستی که کاملاً آگاهی از همه چیز (همهٔ امور) که فراتر از حواسّ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

مخلوق می‌باشد «**انّك انت علّام الغیوب** (جمع غیب)» (مائده (۵) / ۱۰۹؛ نیز بنگرید: مائده (۵) ۱۱۶؛ توبه (۹) / ۷۸ و سبا (۳۴) / ۳۸) همچنین خداوند می‌فرماید: «*بگو، کسی غیر از خدا عالم به غیب در آسمانها و زمین نیست و آنها آگاه نیستند به اینکه چه هنگام برانگیخته خواهند شد.*» (نحل (۲۷) / ۶۵)

هنگامی که در مورد علم غیب خداوند سخن می‌گوییم، باید به روشنی دریابیم که تقسیم غیب و حاضر را در اینجا نمی‌توان انجام داد، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند از دید خدا پنهان و پوشیده باشد. معنای علم او از غیب، بنابراین، یعنی علم او نسبت به هر آنچه که برای ما به عنوان مخلوقات او قابل ادراک نباشد. در قرآن، خداوند می‌فرماید:

«*ما با علم برای آنها نقل می‌کنیم، یقیناً ما غایب نیستیم.*» (الاعراف (۷) / ۷)

«*یقیناً، از خدا هیچ چیز در آسمانها و زمین پوشیده نیست.*» (آل‌عمران (۳) / ۵؛ همین مضمون در ابراهیم (۱۴) / ۳۸)

«*آنها (خیانتکاران) خود را از مردم پنهان می‌دارند، اما از خداوند خود را پنهان نمی‌کنند؛ زیرا خدا با آنهاست زمانی که سخنان ناپسند را مخفیانه می‌گویند.*» (النساء (۴) / ۱۰۸)

«*او هرچه در زمین فرود آید، هرچه از آن خارج شود و هرچه از آسمان فرود آید، همه را می‌داند. او با شماست هرجا که باشید. و خداوند بصیر است نسبت به کارهایی که می‌کنید.*» (حدید (۴) / ۵۶ ؛ همین مضمون در: مجادله (۵۸) / ۷)

خداوند، در مواضع مختلف قرآن تکرار می‌کند که «غیب» و «شهادة» را می‌داند:

«*اوست عالم بر غیب و شهادت*» (انعام (۶) / ۷۳؛ توبه (۹) / ۹۴ و ۱۰۵؛ مؤمنون (۲۳) / ۹۲؛ سجده (۳۲) / ۶؛ زمر (۳۹) / ۴۶؛ حشر (۵۹) / ۲۲)

ج) در قرآن آشکارا به این نکته اشاره شده است که هر آنچه از قدرت و توان ذهنی که انسان دارد، از جانب خداوند به او داده شده است، حتّی علم: «*به شما علم داده شده، البته به میزان اندک*» (اسراء (۱۷) / ۸۵)

علاوه بر آن، خداوند توضیح می‌دهد که چگونه او این دانش اندک را به ما داده:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

«و خداوند است آنکه شما را از شکم مادر بیرون آورد، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید. و برای شما گوش و چشم و قلب (یعنی اندیشه) قرار داد، باشد که او را سپاس گزارید.» (نحل (۱۶) / ۷۸)

بنابراین، ما درمی‌یابیم که اگر کسی صاحب علم به غیب نیز باشد (همانطور که در بخش الف گفتیم) تنها به دلیل آن است که خداوند، آن را به او بخشیده است. به این دلیل در قرآن به پیامبران دستور داده شده تا به مردم بگویند که آنها ازخود، صاحب علم بالغیب نیستند، بلکه آن علم از جانب خدا به آنها بخشیده شده است. (انعام (۶) / ۵۰؛ هود (۱۱) / ۳۱) و به پیامبر نیز امر شد که بفرماید: *«من نمی‌توانم سودی برای خود داشته باشم، مگر آن که خدا بخواهد. و اگر علم غیب داشتم، بر مال خود می‌افزودم و زیانی به من نمی‌رسید.»* (اعراف (۷) / ۱۸۸)

د) قرآن بیان می‌کند که کلیدهایی برای غیب وجود دارد که در نزد خدا هستند. (انعام (۶) / ۵۹)

وکسی غیر خدا نمی‌تواند از علم خداوند چیزی دریابد مگر اینکه خداوند اراده کند. (بقره (۲) / ۲۵۵) همچنین، خداوند هیچ انسانی را از علم غیبش آگاه نمی‌کند مگر اینکه بوسیله پیامبرانش باشد. (آل عمران (۳) / ۱۷۹؛ و نیز بنگرید: جن (۷۲) / ۲۷ـ۲۶)

بنابراین خداوند داستانهای گذشتگان را که در قرآن نقل کرده است، «اخبار غیب» (انباء الغیب) می‌نامد، چنانکه می‌فرماید: *«اینها از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم. نه تو آن را پیش از این می‌دانستی و نه قومِ تو.»* (هود (۱۱) / ۴۹) نیز می‌فرماید: *«این، از اخبار غیب است که به تو وحی می‌فرستیم. وگرنه تو آنجا حاضر نبودی که آنها بر مکر و نیرنگ تصمیم گرفتند.»* (یوسف (۱۲) / ۱۰۲؛ نیز بنگرید: فرقان (۲۵) / ۶ـ۴) در حقیقت، همهٔ قرآن غیب است، که خداوند از طریق پیامبرش آشکار نموده است. در سوره یونس می‌فرماید: *«می‌گویند چرا آیه (کلام یا نشانه)ای از طرف خدایش برایش فرونمی‌آید؟ بگو غیب، منحصراً از آنِ خداست. پس انتظار بکشید که من هم با شما از منتظرانم.»* (یونس (۱۰) / ۲۰)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

همچنین قرآن بیان می‌کند که هر آنچه از غیب به پیامبر رسیده، از جانب خداوند بوده است، آنجاکه خداوند می‌فرماید: «**و ما هو علی الغیب بضنین**» (تکویر (۸۱) / ۲۴)

بنابراین، نه تنها پیامبر از غیب آگاه بوده است، بلکه هر کسی نیز می‌تواند از طریق پیامبر، از غیب آگاه شود. بنابراین خداوند آن را به عنوان یکی از ویژگی‌های ایمان‌آورندگان ذکر می‌کند: «**الذین یؤمنون بالغیب**» (بقره (۲) / ۳)

ه) هر آنچه خاصّ خداوند است ـ مانند خلقت، حیات بخشیدن، درمان بدون دارو، علم به غیب و مانند آن ـ ممکن است از جانب خداوند، در لحظه‌ای که به آنها نیاز است داده می‌شوند، و یا اینکه قدرت و توان انجام آنها داده شده است، تا هر زمانی که نیاز باشد از آنها استفاده شود. مثال مورد دوم در داستان حضرت عیسی آمده است. [که در قرآن، از زبان آن حضرت می‌فرماید:]

«من با آیه‌ای از خدایم به نزد شما آمده‌ام. من، از گِل مانند شکل پرنده می‌سازم. آن‌گاه در آن می‌دَمَم، آن‌گاه به اذن خداوند، پرنده‌ای می‌شود. (همچنین) به اذن خدا، نابینایان و مبتلایان به مرض بَرَص را شفا می‌دهم و مردگان را حیات می‌بخشم. من به شما خبر می‌دهم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه چیزی ذخیره می‌سازید. در این امر، نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید.» (آل‌عمران (۳) / ۴۹؛ نیز بنگرید: مائده (۵) / ۱۱۰)

علاوه بر آن می‌توان به قدرت تعبیر خوابی اشاره کرد که به حضرت یوسف بخشیده شده بود و نوعی از علم به غیب است. (یوسف (۱۲) / ۶، ۱۵، ۳۱، ۳۷) فهمیدن زبان پرندگان که به حضرت داود و سلیمان داده شده بود، نیز نوعی از علم بالغیب است. (انبیاء (۲۱) / ۷۹؛ نحل (۲۷) / ۱۶ـ۱۵) و همینطور علم کتاب که به مردی داده شده بود که تاج سلیمان را آورد که بارها و بارها در این احادیث آن (داستان) ذکر شده است.

و) می‌توان نتیجه گرفت که اگر در برخی احادیث می‌بینم که امامان مدعی داشتن علم غیب هستند، این امر هیچ تضادّی با سنّت خداوند و یا اصولی که در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

قرآن ذکر شده است ندارد. با این حال، باید به خاطر داشت که مثلاً در حدیث ۶۶۵ (حدیث سوم همین باب) وقتی امام می‌گوید که علم غیب ندارد، بر این حقیقت صحّه می‌نهد که هیچ کسی غیر خداوند، صاحب این توانِ خاصّ نیست و هیچ کس ـ حتّی امامان ـ نمی‌توانند صاحب این علم باشند مگر اینکه از جانب خداوند و با اجازه او صاحب این علم شده باشند. بنابراین، این مطلب به هیچ وجه در مخالفت و تضادّ با سخنانی نیست که در آن امامان خود را صاحب علم بالغیب دانسته‌اند، البته در جایی که چنین گفته‌ای برگرفته از حدیثی مستند و معتبر بوده باشد. (برای اطلاعات بیشتر از احادیثی که منکر علم غیب‌اند، رجوع کنید به: بحار، جلد ۲۶، ص ۱۰۴ـ۹۸)

شیخ مفید (۴۱۳/۱۰۲۲ـ۸، ۳۳۶/۹۴۷) تحت عنوان «القول فی علم الائمة علیهم السلام بالضمائر و الکائنات و إطلاق القول علیهم بعلم الغیب وکون ذلك لهم فی الصفات» گوید: «امامان اهل بیت (خاندان) پیامبر، نسبت به درونِ برخی از موجودات و مخلوقات آگاهند و قبل از وقوع حوادث، از آنها خبر دارند. البته این امر، جزء ضروری ویژگیهای آنها نیست و از شروط امامت‌شان نمی‌باشد. خداوند تعالی آنان را به واجدیّت این علم بزرگ داشته، و به آنها این علم را داد، زیرا این علم نعمتی بود برای آنان تا مورد اطاعت قرار گیرند و امام آنها مورد پیروی قرار گیرد. اما از نظر منطقی ضروری نیست و تنها براساس احادیث، ضرورت آن برایشان اثبات شده است. با این همه، گفتهٔ کسانی که آنان را بطور مطلق (مستقل از خداوند) صاحب علم غیب می‌دانند، مردود و زشت و فساد آن آشکار است. زیرا وصف به این ویژگی تنها می‌تواند مختصّ کسی باشد که به درستی صاحب علم به همه چیز در درون خود باشد، نه با علمی که از دیگری کسب شود. این صفت (داشتن علم نسبت به همه چیز) تنها و تنها برای خداوند عز و جل است.

همهٔ معتقدان به امامت، به این امر همداستان‌اند، به استثنای آنان که منحرف شدند از مفوضّه (که معتقدند که همهٔ قدرت که گفتیم جهت خلق، مستقیم به پیامبر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

و امامان واگذار شد) و به استثنای آنان‌که مدّعی رابطه با آنان هستند، یعنی غلات».
(اوائل المقالات، ص ۳۸؛ علامه مجلسی موافق این موضوع بوده و آن را در بحار، جلد ۲۶ و ص ۱۰۴ نقل کرده است.)

۲. علمی که امامان صاحب آنند:

الف) منابع علم امامان را در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. کتب و... که در فصول قبلی به آن اشاره شد، مثلاً جامعه، مصحف فاطمه علیها السلام

۲. آنچه که از پیامبر به امامان و آن‌گاه، از امامی به امامی دیگر بطور دهان به دهان منتقل شده است.

۳. آنچه که آنها در ظرفیشان به عنوان «محدَّثون» دریافت کرده‌اند.

۴. آنچه که در شب قدر بر آنان نازل شده است.

۵. علم‌شان که در شب و روز اتفاق افتاده است. (حدیث ۶۳۵)

۶. آنچه که خداوند به هنگام ضرورت، آنها را از آن مطلوب ساخته است.

چنانچه مایل به داشتن مثالی برای هریک از این شش مورد باشید، می‌توانیم آنها را با پول مقایسه کنیم و بگوییم: مورد اول مانند پولی است که به صورت chest واگذار شده است.

مورد دوم مانند آن است که پولی که بصورت ارث از پدر به پسر منتقل می‌شود.

مورد سوم مانند پولی است که به یک شخص خاص داده می‌شود.

مورد چهارم مانند آن است که پولی در یک مناسبت خاصّ داده شود.

مورد پنجم مانند پولی است که دائماً در طول یک دوره زمانی داده می‌شود.

و مورد آخر مانند پولی است که برای نیاز خاصی داده می‌شود.

باید بخاطر داشت که آنچه گفتیم، تنها یک تمثیل است (برای تفهیم مطلب) و ما به هیچ وجه، نمی‌خواهیم جایگاه و اهمیت خاص علم امامان را ـ با تشبیه آن به پول ـ کاهش دهیم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

محدودیت‌های علم آنان موضوع غالب در این فصول است.

ب) پیامبران و امامان، با سایر انسانها در ابزار کسب علمی که خداوند بذل می‌کند، سهیم‌اند. یعنی در حواس، قدرت هوش و... همچنین آنها صاحب یک قدرت خاصّ و یا ابزار خاصّی‌اند که سایر مردم فاقد آنند. در اجرای دستورات شریعت خداوند که در آن همهٔ مردم مسئولیتی دارند و همین‌طور در رفتار معمولی، که پیامبران و امامان تنها از راه اول دانستن (ابزار معمول در دسترس) بهره می‌برند. ابزار دوم تنها زمانی بکار می‌آید که با وظایف و کارهایی که با جایگاه پیامبری و امامتشان مرتبط باشد، سر و کار داشته باشند. بنابراین، در مسائلی مانند دانستن علم آغاز ماه، قضاوت، فهم اینکه آیا چیزی پاک است یا خیر، آنها از این ابزار استفاده می‌کنند، مانند صورت ماه و غیره که هرکس قادر به استفاده از آن است. همچنین علم پیامبران و امامان نسبت به مثلاً زمان فوت‌شان، نمی‌تواند مبنای عملشان برای آنها باشد.

آنچه که آنها بطور ارادی و دلخواه انجام می‌دهند، باید بوسیله ابزار در دسترس همه تعیین شود. چنین دانشی بنابراین دارای یک وجههٔ روحانی است که به مواجهه با خدا مرتبط می‌باشد، و دلیل آن را باید در این سطح جستجوکرد. امّا دلیل آن تناوب وکنترل حوادث در سطح درک معمولنیست. این موضوع از اهمیت بالایی (ریشه‌ای) برخوردار است و باید این موضوع را در خواندن این احادیث به خاطر داشت تا بدفهمی ایجاد نشود.

* ص ۲۶۴ ـ کتاب الحجة، باب ان الائمه علیهم‌السلام یعلمون متی یموتون، ح ۳:

در مرآت العقول (جلد ۳، ص ۱۲۲ـ۱۲۱)، علامه مجلسی می‌گوید که این حدیث غیرقابل اعتناست و تاریخی که در آن ارائه شده مطابق با آنچه که در مورد تواریخ شهادت علی‌بن حسین علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده، قابل قبول نیست. زیرا اولی در محرم، و دومی ـ بر مبنای دیدگاه شیعه ـ در ماه صفر است. و براساس دیدگاه سنی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]

در ربیع‌الاول واقع شده است. اگر فرض بر این باشد که هر دو در یک روز حادث شده، و نه در یک تاریخ، دراین صورت با آنچه اکثر مردم متفق بر آنند، مطابقت نخواهد داشت، زیرا عقیده مردم بر آن است که روز وفات امام سجاد یکشنبه بوده و رحلت پیامبر در روز دوشنبه واقع شده. علاوه بر آن، کاملاً آشکار است که او به تاریخ اشاره دارد و نه به روز.

* ص ۲۶۵ ـ همان باب، ح ۵:

در این زمان، شیعه ورود و دخالت در فعالیتهای سیاسی و حزبی‌گری را آغاز کرد و هارون‌الرشید از این بابت نگران شد. بنابراین او امام موسی کاظم‌علیه‌السلام را زندانی کرد. امّا امام نپذیرفت که او را در مورد شیعه مطلق کند، بنابراین تا آن زمان که او را به زهر مسموم کردند، در زندان باقی ماند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.5.20.3.4]